



### خلاصه جلسه قبل

بحث ما در رابطه با عدم مشروعیت اهدای جنین و عدم جواز تسبیب به ایجاد ولد از طریق اهدای جنین بود. بخشی از روایات مسئله مربوط بود به عدم جواز نفی نسب محقق یا عدم جواز اثبات نسب غیر ثابت. در این مجال عرض شد که از این نصوص، پنج حکم قابل استفاده است؛ برخی از این احکام مرتبط با بحث اهدای جنین هستند به لحاظ ملازمات اهدای جنین، و برخی از این احکام منطبق هستند نه اینکه فقط مرتبط باشند. حسیله آنچه که در بیان این پنج حکم گذشت این بود که به حسب ثبوت، دو حکم داریم: ۱. عدم جواز نفی نسب محقق ۲. عدم جواز اثبات نسب غیر محقق. به حسب اثبات هم دو حکم داریم: ۱. عدم جواز نفی نسبی که حجت بر آن وجود دارد ۲. عدم جواز اثبات نسبی که حجت بر آن وجود ندارد. حکم پنجم هم تسبیب به اشتباه نسب است.

### حکم جعل نطفه در رحم اجنبی به لحاظ برخی ملازمات

گفته شد که ملازمات و عناوینی که با مسئله اهدای جنین مرتبط هستند و حکم آنها از ادله قابل استفاده است عبارت اند از:

۱. اثبات نسب غیر واقعی
۲. نفی نسب واقعی
۳. نفی نسبی که حجت بر آن وجود دارد
۴. اثبات نسبی که حجت بر آن وجود ندارد
۵. گم کردن نسب و تسبیب به ابهام در نسب

### سوم: عدم جواز نفی نسب در فرضی که حجت بر آن وجود دارد

نسبت به نفی نسب در جایی که حجت بر آن وجود دارد، چند روایت وجود دارد. مفاد این طائفه از روایات این است که اگر آماره ای بر نسب وجود داشته باشد، نمی توان آن نسب را نفی کرد. آماره بر نسب، عمدتاً همان فراش است. به برخی از این نصوص اشاره شد و در این جلسه برخی دیگر از این نصوص را بیان می کنیم.

از جمله روایاتی که در این مجال گفته شد معتبره سعید اعرج بود که در مورد ازدواج با زنی بود که متهم بود و ادعای حملی را می کرد که احتمال داشت از غیر زوج باشد در این روایت آمده بود که باید تحمل کند و باید آن فرزند را بپذیرد از باب حدیث الولد للفراش.

حسیله برخی دیگر از روایات این بود که اگر مملوکه و آمه متهم به ارتباط نامشروع نباشد ولو ارتباط نامشروع او محتمل باشد، باز هم نباید آن ولد را نفی کرد.

در جایی که حجت بر نسب وجود دارد ولو احتمال دارد در واقع، نسب ثابت نباشد، در این صورت نفی این نسب جایز نیست تا چه برسد به جایی که نسب، معلوم است و ارتباط این نطفه با غیر مورد، مفروض است یعنی فرضی که نطفه را از شخص



دیگری گرفته اند و انتساب آن به دیگری معلوم است و همچنین انتفاء آن از موارد اهدایی معلوم است، در این صورت حتما اثبات این نسب جدید و نفی نسب واقعی جایز نیست.

### دلالت روایت حسن صیقل بر عدم جواز

از جمله روایات دال بر عدم جواز، روایت حسن صیقل بود که در جلسه قبل ذکر کردیم. در حدیث حسن صیقل اینگونه آمده بود که اشخاص متعددی با یک جاریه همبستر شده بودند، روایت فرمود که ولد مربوط به آخرین شخصی (مشتري) است که با کنیز همبستر شده بود در روایت اینگونه آمده بود که «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». و در روایت دیگر حسن صیقل تعبیر به این صورت بود «الْوَلَدُ لِلَّذِي عِنْدَهُ الْجَارِيَةُ وَ لِيَصْبِرَ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص - الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». استدلال امام ع بر اینکه این ولد ملحق به مشتری اخیر است مبتنی بر این است که مشتق حقیقت در متلبس باشد؛ چراکه فعلا این مولای اخیر صاحب فراش است اما کسانی که قبلا این کنیز را خریده بودند، فعلا صاحب فراش نمی باشند.

### دلالت برخی روایات دیگر بر عدم جواز

#### روایت اول

در فرضی که شک در انعقاد ولد وجود دارد و در جایی که شخص عزل می کرده است در روایت گفته شده این بچه متولد شده، با اینکه شوهر زن عزل می کرده است اما نفی این ولد جایز نیست و این ولد ملحق به صاحب فراش است. تعلیل گفته شده در روایت به اینصورت است: «إِنَّ الْوُكَاءَ قَدْ يَنْفَلِتُ»، ممکن است نطفه خارج از رحم منتقل شده باشد هرچند مرد عزل می کرده است ولی در عین حال نفی ولد جایز نیست و طبق قاعده فراش، ولد به او ملحق می شود یعنی چون فراش ثابت است به صرف احتمال اینکه شاید نطفه از خود شوهر بوده باشد ولد به او ملحق می شود.

#### روایت دوم

همچنین در مورد کسی که احتمال دارد ولد از او منعقد شده باشد (این احتمال هم وجود دارد که ولد از غیر او منعقد شده باشد) در باب ۱۶ از احکام الأولاد، دو روایت در این باب وجود دارد یکی مربوط به قرب الاسناد است و روایت دیگر مرسله

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱؛ ص ۳۷۸: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ كُنْتُ أَغْزِلُ عَنْ جَارِيَةٍ لِي فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ فَقَالَ ع (إِنَّ الْوُكَاءَ) قَدْ يَنْفَلِتُ فَأَلْحَقْ بِهِ الْوَلَدَ».

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱؛ ص ۳۷۸: «۱. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَنَسٍ رَجُلٍ أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ إِنَّ امْرَأَتِي هَذِهِ حَامِلٌ وَ هِيَ جَارِيَةٌ حَدَّثَتْ وَ هِيَ غُذَاءٌ وَ هِيَ حَامِلٌ فِي تِسْعَةِ أَشْهُرٍ وَ لَا أَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ مَا افْتَرَعْتُهَا وَ إِنَّهَا لَعَلَى خَالِهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع نَسَدْتُكَ اللَّهُ هَلْ كُنْتُ تُهْرِيقُ عَلَى فَرْجِهَا قَالَ نَعَمْ فَقَالَ عَلِيُّ ع - إِنَّ لِكُلِّ فَرْجٍ ثَقْبَيْنِ ثَقْبٌ يَدْخُلُ فِيهِ مَاءُ الرَّجُلِ وَ ثَقْبٌ يَخْرُجُ مِنْهُ الْبَوْلُ وَ إِنَّ أَفْوَاهَ الرَّجَمِ تَحْتَ الثَّقْبِ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ مَاءُ الرَّجُلِ فَإِذَا دَخَلَ الْمَاءُ فِي فَمٍ وَاحِدٍ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَمِ حَمَلَتْ الْمَرْأَةُ بِوَلَدٍ وَ إِذَا دَخَلَ مِنْ اثْنَيْنِ حَمَلَتْ بِاثْنَيْنِ وَ إِذَا دَخَلَ مِنْ ثَلَاثَةٍ حَمَلَتْ بِثَلَاثَةٍ وَ إِذَا دَخَلَ مِنْ أَرْبَعَةٍ حَمَلَتْ بِأَرْبَعَةٍ وَ لَيْسَ هُنَاكَ غَيْرُ ذَلِكَ وَ قَدْ أَلْحَقْتُ بِكَ وَلَدَهَا فَشَقَّ عَنْهَا الْقَوَابِلُ فَجَاءَتْ بِغُلَامٍ فَعَاشَ».

۲. مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْإِزْهَادِ قَالَ رَوَى نَقْلَهُ الْأَثَارُ مِنَ الْعَاقَةِ وَ الْخَاصَةِ أَنَّ امْرَأَةً نَكَحَهَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَحَمَلَتْ فَزَعَمَ الشَّيْخُ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا وَ أَنْكَرَ حَمْلَهَا فَالْتَمَسَ الْأَمْرَ عَلَى عُثْمَانَ وَ سَأَلَ الْمَرْأَةَ هَلْ افْتَضَلْتَ الشَّيْخَ وَ كَانَتْ بِكَرًا فَقَالَتْ لَا فَقَالَ عُثْمَانُ أَيْمُوا الْخَدَّ عَلَيْهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ لِلْمَرْأَةِ سَمَيْنَ سَمَ الْبَوْلِ وَ سَمَ الْمَجِيزِ فَلَعَلَّ الشَّيْخَ كَانَ يَنَالُ مِنْهَا فَسَأَلَ مَاؤُهُ فِي سَمِ الْخَيْضِ فَحَمَلَتْ مِنْهُ فَأَسْأَلُوا الرَّجُلَ عَنْ ذَلِكَ فَسُئِلَ فَقَالَ قَدْ كُنْتُ أَنْزِلُ الْمَاءَ فِي قُبُلِهَا مِنْ غَيْرِ وَصُولِ إِلَيْهَا بِالْأَفْيَاضِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْحَمْلُ لَهُ وَ الْوَلَدُ وَلَدُهُ وَ أَرَى عُقُوبَتَهُ عَلَى الْإِنْكَارِ لَهُ فَصَارَ عُثْمَانُ إِلَى قَضَائِهِ».



شیخ مفید است. در مورد کسی است که نمی توانسته موقعه کند یا اینکه موقعه نمی کرده است ولی در عین حال ارتباط با آن خانم داشته است، اگر فرزندی متولد شود ولو اینکه موقعه وجود نداشته است، احتمال اینکه نطفه او منتقل شده باشد ولو بدون موقعه، این احتمال وجود داشته است، گفته شده در اینجا ولد ملحق به صاحب فراش است.

### روایت سوم

همچنین این حکم از برخی دیگر از نصوص (باب ۱۹ از احکام الأولاد) استفاده می شود، عنوان باب صاحب الوسائل به اینصورت است: «بَابُ أَنَّ مَنْ وَطِئَ أَمَتَهُ ثُمَّ شَكَّ فِي وَقْتِ الْوُطْءِ لَمْ يَجْزُ لَهُ انْكَارُ الْوَلَدِ وَإِنْ شَرَطَ عَلَيْهَا أَنْ لَا يَطْلُبَ وَلَدَهَا»، انکار ولد به نفی نسب بر می گردد هر چند تعهد بوده که از این زن بچه دار نشود کأنه این شرط بر خلاف مشروع است. مثلاً زن و شوهر قرار گذاشته اند که بچه دار نشوند و اگر بچه ای از ایندو متولد شد شوهر حق ندارد این بچه را از خودش نفی کند.

متن روایت به اینصورت است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْكِنْدِيِّ عَنْ أَبِي طَاهِرٍ الْبَلَلِيِّ قَالَ كَتَبَ جَعْفَرُ بْنُ حَمْدَانَ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ هَذِهِ الْمَسَائِلُ اسْتَحْلَلْتُ بِجَارِيَةٍ وَشَرَطْتُ عَلَيْهَا أَنْ لَا أَطْلُبَ وَلَدَهَا وَ لَمْ أُلْزِمَهَا مَنْزِلِي فَلَمَّا أَتَى لِدَلِكْ مَدَّةً قَالَتْ لِي قَدْ حَبِلْتُ ثُمَّ أَتَتْ بِوَلَدٍ فَلَمْ أُنْكِزْهُ إِلَى أَنْ قَالَ فَخَرَجَ جَوَائِبُهَا يَغْنِي مِنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ ع - وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَحْلَلَ بِالْجَارِيَةِ وَشَرَطَ عَلَيْهَا أَنْ لَا يَطْلُبَ وَلَدَهَا فَسُبْحَانَ مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي قُدْرَتِهِ شَرْطُهُ عَلَى الْجَارِيَةِ شَرَطَ عَلَى اللَّهِ هَذَا مَا لَا يُؤْمَنُ أَنْ يَكُونَ وَ حَيْثُ عَرَضَ لَهُ فِي هَذَا الشَّكِّ وَ لَيْسَ يَعْرِفُ الْوَقْتَ الَّذِي أَتَاهَا فَلَيْسَ ذَلِكَ بِمُوجِبٍ لِلْبَرَاءَةِ مِنْ وَلَدِهِ.

أَقُولُ: وَ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ عُمُومًا وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ»

کنیزی که این شخص داشته به اینصورت بوده که به بیرون رفت و آمد می کرده و از این جهت آزاد بوده است و ملزم نبوده که فقط در منزل باشد. بعد از مدتی بچه ای از این کنیز متولد می شود اینکه صاحب آن شرط کرده که اگر فرزندی از تو متولد شود به من ارتباطی ندارد، گویا این شخص این شرط را علیه خداوند کرده است. شرط خداوند این است که الولد للفراش، اگر این شخص شرط کرده که با وجود فراش، ولد به او ملحق نشود این شرط علیه خداوند است. خلاصه اینکه این ولد ملحق به این شخص است و حق نفی ولد را ندارد.

### چهارم: عدم جواز اثبات نسب در فرضی که حجت بر آن وجود ندارد

آنچه گفته شد مربوط به نفی نسبی بود که حجت بر آن وجود داشت اما نسبت به نسبی که حجت بر تحقق آن وجود ندارد (حتی محتمل هم هست) یعنی ولدی که مشکوک است مربوط به شخص باشد و حجتی بر انتساب آن به شخص وجود ندارد، در این صورت الحاق ولد به این شخص جایز نیست و مقتضای اصل، عدم انتساب ولد به این شخص است. نسبت دادن فرزند به پدری که پدر بودنش مشکوک است، چنین انتسابی خلاف اصل است.



گفته نشود که نسبت به شخص دیگری هم اصل عدم انتساب وجود دارد، چونکه عدم انتساب به شخص دیگری، انتساب به این شخص را اثبات نمی کند. لذا نسبت دادن ولد به شخص معینی که انتساب این ولد به این شخص معین مشکوک است، این انتساب خلاف مقتضای اصل است (اصل عدم تولد ولد از این شخص معین). اگر در موردی فراش وجود داشته باشد و در عین حال ولد را به آن شخص مشکوک ملحق کنند، این حکم بر خلاف اماریت فراش است و ادله امارات نَسَب مثل فراش، عدم آن را اقتضا می کند. بنابراین اگر فرزند به شخص مشکوک ملحق شود، این حکم خلاف اصل است و انتساب ولد در اینصورت، مندرج در عنوان اثبات نَسَب غیر واقعی می شود و حکم آن حرمت خواهد بود.

### پنجم: عدم جواز تسبیب به اشتباه نَسَب

عنوان پنجمی که در روایات و نصوص می توان آن را اثبات کرد بحث تسبیب به اشتباه نَسَب است. این بخش ارتباط بیشتری با اهدای جنین دارد. مستفاد از عده از نصوص این است که جایز نیست شخص کاری کند که نَسَب گم شود یا به تعبیر دیگر نَسَب کور شود. این غیر از بحث نسبت دادن به خلاف واقع است یعنی شخص کاری کنند که نَسَب، قابل تعیین نباشد و مشکوک و مشتبه شود. مستفاد از روایات این است که چنین کاری جایز نیست. در جنین های اهدایی دقیقاً این کار اتفاق می افتد. ایجاد اینگونه افراد در جامعه در حقیقت تسبیب به وقوع مواردی از اولاد است که نَسَب آنها معلوم نیست. یعنی با این تولید فرزند کاری می کنند که نشود گفت این فرزند مربوط به چه کسی است. مستفاد از روایات مختلف این است که اینگونه تولید فرزند جایز نیست. برای ممنوعیت این کار به چند دلیل می توان تمسک کرد که عبارت اند از:

### دلیل اول: ادله وجوب عِدّه

دلیل اول بر عدم جواز تسبیب به ایجاد نَسَب مردد، نصوص و روایاتی است که دال بر ثبوت عِدّه در باب طلاق و وطی شبهه هستند. در مواردی که واقعه مشروعی به نکاح یا وطی به شبهه شکل گرفته، نسبت به واقعه شخص دیگر، استبراء رحم واجب است و باید این رحم از وقوع اختلاط و اشتباه و گم شدن نَسَب حفظ شود و باید از واقعه تحرز شود تا زمانی که احتمال وجود ولد در این رحم منتفی شود یا مشخص شود، اگر حملی وجود دارد مشخص شود که مربوط به قبلی است و اگر حملی وجود ندارد مشخص شود تا از این به بعد انتساب بچه متولد شده به شخص متأخر، با ابهام مواجه نشود. خود جعل عِدّه در شریعت به عنوان یک حکم الزامی نه یک حکم اختیاری، خود همین دلیل بر این است که شارع راضی به وجود یک نَسَب مردد (حتی مردد بین دو نفر) نیست. باید نَسَب مشخص باشد علی التعیین که این ولد متعلق به کیست. ایجاد یک نَسَب مردد مرضی شارع نیست.

روایات مربوط به عِدّه از قطعیات احکام شریعت است لذا نیاز به ذکر روایات ثبوت عِدّه نیست. در جنین های اهدایی تسبیب می کنند به یک ولد که مردد است و معلوم نیست برای کیست، قطعاً مربوط به این مرد فعلی نیست و اینکه مربوط به چه کسی می باشد یک عنوان مردد و مبهم است.



**نکته:** در اینجا باید عنوان تسبیب صدق کند، یعنی کسی که سبب وقوع این کار می شود لذا ضمیمه به این استدلال، حرمت تسبیب به کار محرم است یعنی بعد از اینکه مشخص شد نسب مردد مورد رضایت شارع نیست، تسبیب به این امر غیر مرضی شارع است، دلیل آن چیزی است که قبلاً به آن اشاره کردیم و آن این بود که از ادله محرمات، حرمت تسبیب فهمیده می شود یعنی از ادله محرمات دو چیز فهمیده می شود: ۱. انجام این کار مشروع نیست ۲. تسبیب به وقوع این کار هم جایز نیست ولو شخص مباشر، در انجام این کار معذور باشد. مثلاً خوردن شی نجس جایز نیست، از همین دلیل استفاده می شود خوراندن شیء نجس به دیگران هم جایز نیست ولو شخصی که نجس را می خورد جاهل به نجاست باشد. از ادله حرمت خوردن نجس، حرمت خوراندن و یکال نجس هم فهمیده می شود.

**نکته:** اگر عملی حرام باشد، قطعاً اخذ اجرت بر آن عمل هم حرام است «وَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئاً حَرَّمَ ثَمَنَهُ». اکل مال به ازاء عمل محرم جایز نیست. اگر کسی در این راستا عملی انجام دهد بابت انجام آن کار، مستحق هیچ اجرتی نیست.

## دلیل دوم: ادله حرمت زنا

دلیل دوم بر حرمت تسبیب به ایجاد نسب مردد، این است که در برخی از روایات حرمت زنا، تعلیل شده به اینکه زنا باعث از بین رفتن نسب می شود و در تعبیر دیگر آمده که زنا باعث انقطاع نسب است.

### روایت احتجاج

مرحوم صاحب وسائل در باب ۱۷ از ابواب نکاح محرم روایتی را ذکر می کنند که متن روایت به اینصورت است:

«أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ فِي الإِحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ زَنْدِيقاً قَالَ لَهُ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الزَّانَا قَالَ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَ ذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَ انْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزَّانَا مَنْ أَحْبَلَهَا وَ لَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ وَ لَا أَرْحَامَ مَوْصُولَةٍ وَ لَا قَرَابَةَ مَعْرُوفَةٍ قَالَ فَلِمَ حَرَّمَ اللَّهُ اللُّوَاطَ قَالَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِثْبَانُ الْغُلَامِ حَلَالاً لَأَسْتَعْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَ كَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَ تَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَ كَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فُسَادٌ كَثِيرٌ»

ولد زنا از پدرش ارث نمی برد و حتی پدرش هم از او ارث نمی برد در این روایت امام ع می فرمایند یکی از علت های حرمت زنا ذهاب موارث است و علت دیگر آن انقطاع انسب است. امام ع در ادامه می فرمایند «لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزَّانَا مَنْ أَحْبَلَهَا» یعنی علت حرمت زنا این است که زن نمی داند از چه کسی باردار شده است، یعنی ندانستن اینکه از کجا باردار شده است، خود این یک امر محذور است. علت معمم است، این زنی که جنین اهدایی به او واگذار می شود کأنه تسبیب به وجود فرزندی می کند که پدر او نامعلوم است و این یک امر محذور است،

این امر دقیقاً در مورد جنین اهدایی اتفاق می افتد، در مورد جنین اهدایی هرچند زنا نیست اما این عنوان در اینجا منطبق است «لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ مَنْ أَحْبَلَهَا»، این زنی که جنین به او اهدا شده، نمی داند نطفه چه مردی او را باردار کرده است.

۱. عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة؛ ج ۲؛ ص ۱۱۰.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۰؛ ص ۳۳۲.



**نکته:** مستفاد از ادله این است که تسبیب به اشتباه به نسب جایز نیست اما اگر کسی این ولدی که نسب او اشتباه است را نگهداری کند، این کار اشکالی ندارد. صرف نگهداری، منعی ندارد آنچه که ممنوع است تسبیب به اشتباه به نسب است. و اینکه نطفه ای را در جایی نگهداری کنند و معلوم نباشد نطفه چه کسی است، این کار هم اشکالی ندارد.

### دلیل سوم:

اینکه زن جایز نیست با بیش از یک شوهر و یک مرد ارتباط داشته باشد بخلاف مرد که ارتباط او با موارد متعدد با موزین شرعی منعی ندارد، در روایت تعلیل شده است که اگر زن با مردهای متعددی ارتباط داشته باشد «لَمْ يَعْرِفِ الْوَلَدُ لِمَنْ هُوَ»، این ولدی که متولد می شود نمی داند پدرش کیست. یعنی کاری کند که بچه پدرش را گم کند یعنی خود شخص متولد شده، نسبتش را گم کند و نداند که پدرش کیست، طایفه قبل این بود که ولدی ایجاد شود که معلوم نیست از چه شخصی می باشد اما اینجا یک عنوان دیگر است یعنی خود این ولد نداند که پدرش کیست.

### روایت عل و عیون

تعلل گفته شده، در روایت زیر وجود دارد متن روایت در وسائل به اینصورت است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ وَ فِي عَيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدَ تَأْتِي فِي آخِرِ الْكِتَابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرِّضَا عَ فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ وَ عِلَّةُ التَّزْوِيجِ لِلرَّجُلِ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ وَ تَحْرِيمُ أَنْ تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ لِأَنَّ الرَّجُلَ إِذَا تَزَوَّجَ أَرْبَعَ نِسْوَةٍ كَانَ الْوَلَدُ مَنْسُوبًا إِلَيْهِ وَ الْمَرْأَةُ لَوْ كَانَ لَهَا زَوْجَانِ أَوْ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْوَلَدُ لِمَنْ هُوَ إِذْ هُمْ مُشْتَرِكُونَ فِي نِكَاحِهَا وَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْأَنْسَابِ وَ الْمَوَارِيثِ وَ الْمَعَارِفِ وَ عِلَّةُ التَّزْوِيجِ لِلْعَبْدِ اثْنَتَيْنِ لَا أَكْثَرَ مِنْهُ لِأَنَّهُ نِصْفُ الرَّجُلِ الْحُرِّ فِي الطَّلَاقِ وَ النِّكَاحِ لَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ وَ لَا لَهُ مَالٌ إِنَّمَا يُنْفِقُ مَوْلَاهُ عَلَيْهِ وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ فَرْقًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْحُرِّ وَ لِيَكُونَ أَقَلَّ لِأَشْتِغَالِهِ عَنْ خِدْمَةِ مَوَالِيهِ»<sup>۱</sup>

هرچند روایت مشتمل بر محمد بن سنان است اما این روایت قابل توجه است. توثیق محمد بن سنان خیلی گیر ندارد ولو تضعیف هم دارد، بعید نیست تضعیف او به جهت اتهام غلو به او باشد. این روایت سندهای متعددی دارد و به راحتی نمی توان از کنار آن گذشت.

علت اینکه یک زن با بیش از یک مرد نمی تواند ازدواج کند اما یک مرد می تواند با چهار زن ازدواج کند، علت این است که با تعدد ازواج مرد، نسب بچه گم نمی شود و پدر این بچه مشخص است اما اگر زن با بیش از یک مرد ازدواج کند بچه متولد شده نمی داند بچه چه کسی است البته اگر «لَمْ يَعْرِفِ الْوَلَدُ لِمَنْ هُوَ» خوانده شود یعنی بچه نمی داند برای چه کسی است اما این احتمال هم وجود دارد که به صورت مجهول خوانده شود «لَمْ يَعْرِفِ الْوَلَدُ لِمَنْ هُوَ» یعنی مشخص نیست این بچه برای چه کسی می باشد و پدرش کیست. اینکه مردهای متعدد مشترک در نکاح باشند باعث می شود نسب این بچه

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۰؛ ص ۵۱۷.





مردد باشد. اینکه ولدی متولد شود که پدرش مشخص نیست یا ولدی که نداند پدرش کیست، در این کار فساد أنساب وجود دارد، یعنی شارع به این نَسَب راضی نیست و نَسَب فاسد است. همچنین فساد مواریث و معارف هم وجود دارد. معارف همان شناخت است.

نکته: از زمانی که بر جنین، انسان صدق کند و حالت نفخ روح در او شکل بگیرد، از آن زمان است که ولد محسوب می شود؛ چون قبل از آن نبات است. تا قبل از ولوج روح، از این جهت منعی وجود ندارد. اما از نظر وجوب حفظ رحم از ماء اجنبی این کار جایز نیست. اما ادله حرمت تسبیب به اشتباه نَسَب، مرحله قبل از ولوج روح را اقتضا ندارد. در موارد جنین های اهدایی فرض این است تسبیب به وجود بچه هایی می شود که پدر آنها ناشناخته است و فرض این است که کسی که نطفه از اوست معلوم نیست، لذا این کار هم برای پزشکی که تسبیب به این کار می کند جایز نیست و هم این کار برای پدر و مادر گیرنده جنین اهدایی جایز نیست و حتی اگر اهدا کننده نطفه هم تسبیب به این کار می کند، این کار برای او هم جایز نیست.

نکته: اطلاق این روایت اقتضا می کند همین که به صورت عادی نمی توان پدر این بچه را مشخص کرد، در این فرض این کار جایز نیست هرچند به واسطه خبر غیب یا آزمایش هایی پزشکی بتوان پدر این بچه را مشخص کرد باز هم این کار جایز نیست. همینکه به صورت عادی پدر این بچه شناخته نشود جایز نیست.

تا اینجا به نظر ما تسبیب به وجود اولادی که مربوط به جنین های اهدایی است، این کار علی القاعده مشروع نیست و صرف اینکه این کار در جامعه متعارف شده، به این کار مشروعیت نمی دهد، ضمن اینکه اگر این بچه محقق شود حتما از نظر وضعی به این پدر و مادری که جنین به آنها اهداء شده، انتساب نخواهد داشت و همچنین محرمیت نخواهد داشت و ارث او هم صحیح نخواهد بود.

والحمد لله رب العالمین